

قصاید سعدی

از روی نسخه تصحیح شده

محمد علی فروغی



فهرست

مواعظ

- مقدمه فروغی ۷۱۵
- قصاید فارسی ۷۲۱
- در ستایش علاءالدین عطاملک جوینی صاحب‌دیوان ۷۲۴
- در ستایش اتابک مظفرالدین سلجوقشاه ۷۲۵
- در وداع شاه جهان سعدبن ابی‌بکر ۷۲۶
- در وصف بهار ۷۲۷
- موعظه و نصیحت ۷۲۷
- موعظه و نصیحت ۷۲۸
- اندرز و نصیحت ۷۲۹
- در نصیحت و ستایش ۷۳۰
- در ستایش حضرت رسول (ص) ۷۳۱
- توحید ۷۳۳
- در ستایش اتابک محمد ۷۳۴
- وله فی مدح ابش بنت سعد ۷۳۴
- برگشت به شیراز ۷۳۵
- در ستایش حضرت رسول (ص) ۷۳۵
- در ستایش قاضی رکن‌الدین ۷۳۶
- در ستایش علاءالدین عطاملک جوینی صاحب‌دیوان ۷۳۶
- وله فی مدح اتابک مظفرالدین سلجوقشاه ۷۳۸
- در ستایش شمس‌الدین حسین علکانی ۷۳۸
- در ستایش اتابک سعدبن ابوبکر بن سعدبن زنگی بن مودود ۷۳۹
- در وصف بهار ۷۳۹
- در ستایش شمس‌الدین محمد جوینی صاحب‌دیوان ۷۴۱

۷۴۵	در مدح امیر انکیانو.....
۷۴۷	تغزل در ستایش شمس‌الدین محمد جوینی صاحب‌دیوان.....
۷۴۷	در وصف شیراز.....
۷۴۸	در لیلۃ‌البراء فرموده است.....
۷۴۸	در مدح امیر سیف‌الدین (محمد).....
۷۴۹	در ستایش علاء‌الدین جوینی صاحب‌دیوان.....
۷۵۱	در تنبیه و موعظه.....
۷۵۲	پند و موعظه.....
۷۵۳	در ستایش امیر انکیانو.....
۷۵۴	در تهنیت اتابک مظفرالدین سلجوقشاه ابن سلغر.....
۷۵۵	بازگردیدن پادشاه اسلام از سفر عراق.....
۷۵۶	تغزل و ستایش صاحب‌دیوان.....
۷۵۶	در انتقال دولت از سلغریان به قوم دیگر.....
۷۵۸	در وداع ماه رمضان.....
۷۵۹	در مدح شمس‌الدین حسین علکانی.....
۷۵۹	در ستایش علاء‌الدین عطاملک جوینی صاحب‌دیوان.....
۷۶۳	در ستایش شمس‌الدین حسین علکانی.....
۷۶۳	در ستایش صاحب‌دیوان.....
۷۶۶	در ستایش ملکه ترکان خاتون.....
۷۶۶	در ستایش اتابک مظفرالدین سلجوقشاه.....
۷۶۷	پند و اندرز.....
۷۶۸	در ستایش ترکان خاتون و پسرش اتابک محمد.....
۷۶۹	تنبیه و موعظت.....
۷۷۰	تغزل و ستایش صاحب‌دیوان.....
۷۷۱	پند.....
۷۷۲	در ستایش.....
۷۷۳	در پند و ستایش.....
۷۷۴	در ستایش.....
۷۷۴	در پند و اندرز.....
۷۷۷	در ستایش ابوبکر بن سعد.....
۷۷۷	در ستایش امیر انکیانو.....

۷۸۱	ترجیع بند در مرثیه سعد بن ابوبکر.....
۷۸۳	ذکر وفات امیر فخرالدین ابی‌بکر طاب‌ثراه.....

۷۸۳	در مرثیه عزالدین احمد بن یوسف.....
۷۸۴	در مرثیه اتابک ابوبکر بن سعد زنگی.....
۷۸۵	در مرثیه سعد بن ابوبکر.....
۷۸۶	در مرثیه ابوبکر سعد بن زنگی.....
۷۸۷	در زوال خلافت بنی عباس.....

قصاید عربی

۷۸۹	فی مرثیه امیرالمؤمنین المعتصم بالله و ذکر واقعه بغداد.....
۷۹۲	یمدح نورالدین بن صیاد.....
۷۹۳	یمدح السعید فخرالدین المنجم.....
	فی الغزل / ۷۹۴ ایضاً / ۷۹۴ ایضاً فی الغزل / ۷۹۵ فی الشیب / ۷۹۵ فی الغزل / ۷۹۵ ایضاً
	فی الغزل / ۷۹۶ ایضاً فی الغزل / ۷۹۷ وله فی الغزل / ۷۹۷ وله ایضاً / ۷۹۸ ایضاً فی الغزل / ۷۹۸
	فی الموعظة / ۷۹۹ فی الغزل / ۷۹۹ ایضاً فی الغزل / ۸۰۰ فی الغزل / ۸۰۰ ایضاً / ۸۰۱ وله ایضاً /
	۸۰۱ وله ایضاً / ۸۰۲ قطعه / ۸۰۳ قطعه / ۸۰۳ وله ایضاً / ۸۰۳ فی مدح صاحب دیوان / ۸۰۳
	قطعه / ۸۰۴ قطعه / ۸۰۴ مفردات / ۸۰۴

غزلیات

۸۰۵	مشمول بر پند و اندرز که در غزلیات دیگر پراکنده است.....
-----	---

مثلثات

۸۳۳
-----	-------

قطعات

۸۳۷	در پند و اخلاق و غیر آن.....
۸۳۷	ظاهراً در ستایش صاحب‌دیوان است.....
۸۳۸	در ستایش.....
۸۳۸	ظاهراً در ستایش صاحب‌دیوان است.....
۸۴۱	در عزت نفس.....
۸۴۳	ظاهراً در ستایش صاحب‌دیوان است.....
۸۵۲	ظاهراً در مدح صاحب‌دیوان است.....
۸۵۳	در مدح صاحب‌دیوان.....
۸۶۰	در مدح.....
۸۶۱	در مدح و نصیحت.....

رباعیات

۸۶۹	در اخلاق و موعظه.....
-----	-----------------------

مثنویات

۸۷۷	در پند و اخلاق.....
-----	---------------------

مفردات

در پند و اخلاق ۸۸۷

ملحقات

۱- قصاید ۸۹۳

تنبيه و موعظت ۸۹۴

نصيحت ۸۹۵

۲- غزل های عرفانی ۸۹۶

۳- قطعات ۸۹۸

رسائل نثر

کتاب نصیحة الملوك ۹۰۳

رساله در عقل و عشق ۹۱۹

الجواب ۹۱۹

در تربیت یکی از ملوک گوید ۹۲۳

مجالس پنجگانه

مجلس اول ۹۲۷

مجلس دوم ۹۳۰

مجلس سوم ۹۳۴

مجلس چهارم ۹۳۶

مجلس پنجم ۹۴۰

تقریرات ثلاثه

۱- سؤال خواجه شمس الدین صاحب دیوان ۹۴۷

۲- ملاقات شیخ با آباقا ۹۴۹

۳- حکایت شمس الدین تازی کوی ۹۵۰

مقدمه «بیستون» بر کلیات شیخ سعدي ۹۵۳

در تقریر دیباچه ۹۵۷

قصاید فارسی

پروردگار خَلَقَ و خداوند کبریا
رَزَاقَ بنده پرور و خَلَّاقَ رهنما
یکتا و پشت عالمیان بر درش دوتا
فرزند آدم از گِل و برگ گُل از گیا
إِلَّا هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاءَ
باری از آب چشمه کند سنگ در شتا^۱
گلگونه شفق کند و سرمه دجا
تا بر زمین مشرق و مغرب کند سخا؟
فَاغْفِرْ لَنَا بِفَضْلِكَ يَا سَامِعَ الدَّعَاءِ
اصحاب فهم در صفت بی سرنده و پا
و آن شب که بی تو روز کنند اظلم المسا
نام تو غمزدای و کلام تو دلربا
بی خاتم رضای تو سعی امل هبا
ویران کند به سیل عَرِمِ جَنَّتِ سِبا
گردنکشان مطاوع و کیخسروان گدا
کس را مجال آن نه که آن چون و این چرا
ما خود کجا و وصف خداوند آن کجا؟^۲
تا در بحار وصف جلالت کند شنا؟
گاهی نسیم لطف تو همراه با صبا
سلطان در سرادق و درویش در عبا^۳

شکر و سپاس و مَتَّ و عَزَّتِ خدای را
دادار غیب‌دان و نگهدار آسمان
اقرار می‌کند دو جهان بر یگانگیش
گوهر ز سنگ خاره کند لَوْلُوْهُ از صدف
سبحان مَنْ يُمِيتُ و يُحْيِي و لا اله
باری ز سنگ چشمه آب آورد پدید
گاهی به صنع ماشطه بر روی خوب روز
دریای لطف اوست و گرنه سحاب کیست
أَنْشَأْتَنَا بِلُطْفِكَ يَا صَانِعَ الْوُجُودِ
ارباب شوق در طلبت بی دلند و هوش
شب‌های دوستان تو را انعم الصبح
یاد تو روح پرور و وصف تو دلفریب
بی سکه قبول تو ضرب عمل دغل
جایی که تیغ قهر برآرد مهابتت
شاهان بر آستان جلالت نهاده سر
گر جمله را عذاب کنی یا عطا دهی
در کم‌ترین صنع تو مدهوش مانده‌ایم
خود دست و پای فهم و بلاغت کجا رسد
گاهی سموم قهر تو همدست با خزان
خواهندگان درگه بخشایش تواند

۱. این بیت تنها در یک نسخه معتبر است.

۲. در نسخه چاپی: ذره‌سا.

۳. با سرادق و درویش با عبا.

آن دست بر تضرع و این روی بر زمین مردان راحت از نظر خلق در حجاب فرخنده‌طالعی که کنی یاد او به خیر چندین هزار سکه پیغمبری زده^۱ الهامش از جلیل و پیامش ز جبرئیل در نعت او زبان فصاحت که را^۲ رسد؟ دانی که در بیان اذالشمس کورت یعنی وجود خواجه سر از خاک بر کند ای برترین مقام ملائک بر آسمان شعر آورم به حضرت عالیت زینهار یارب به دست او که قمر زان دو نیم شد کافتادگان شهوت نفسیم دستگیر تریاق در دهان رسول آفریده حق ای یار غار سیّد و صدیق نامور مردان قدم به صحبت یاران نهاده‌اند یار آن بود که مال و تن و جان فدا کند دیگر عمر که لایق پیغمبری بُدی سالار خیل خانه دین صاحب رسول دیوی که خلق عالمش از دست عاجزند دیگر جمال سیرت عثمان که برنکرد آن^۴ شرط مهربانی و تحقیق دوستی‌ست خاصان حق همیشه بلیت کشیده‌اند کس را چه زور و زهره که وصف علی کند زورآزمای قلعه خیبیر که بند او مردی که در مصاف زره‌پیش بسته بود شیر خدای و صفدر میدان و بحر جود دیباجه مروّت و سلطان معرفت

آن چشم بر اشارت و این گوش بر ندا شب در لباس معرفت و روز در قبا برگشته‌دولتی که فرامش کند تو را اوّل به نام آدم و آخر به مصطفی رایش نه از طبیعت و نطقش نه از هوئی خود پیش آفتاب چه پرتو دهد سها؟ معنی چه گفته‌اند بزرگان پارسا خورشید و ماه را نبود آن زمان^۳ ضیا با منصب تو زیرترین پایه علا با وحی آسمان چه زند سحر مفتری؟ تسبیح گفت در کف میمون او حصا ارفق به من تجاوز واغفر لمن عصا صدیق را چه غم بود از زهر جانگزا؟ مجموعه فضائل و گنجینه صفا لیکن نه همچنان که تو در کام ازدها تا در سیل دوست به پایان برد وفا گر خواجه رسل بُدی ختم انبیا سردفتر خدای پرستان بی‌ریا عاجز در آن که چون شود از دست وی رها؟ در پیش روی دشمن قاتل سر از حیا کز بهر دوستان بری از دشمنان جفا هم بیش‌تر عنایت و هم بیش‌تر عنا جبار در مناقب او گفته^۵ هل اتی در یكدگر شکست^۶ به بازوی لافتی تا پیش دشمنان ندهد پشت بر غزا جانبخش در نماز و جهانسوز در وعا لشکرکش فتوت و سردار اتقیا

فردا که هر کسی به شفعی زنند دست پیغمبر آفتاب منیر است در جهان یارب به نسل طاهر اولاد فاطمه یارب به صدق سینه پیران راستگوی دل‌های خسته را به کرم مرهمی فرست گر خلق تکیه بر عمل خویش کرده‌اند یارب خلاف امر تو بسیار کرده‌ایم چشم گناهکار بود بر خطای خویش یارب به لطف خویش گناهان ما بپوش همواره از تو لطف و خداوندی آمده‌ست عدل است اگر عقوبت ما بی‌گناه کنی گر تقویت کنی ز ملک بگذرد بشر دل‌های دوستان تو خون می‌شود زخوف^۲ یارب قبول کن به بزرگی و فضل خویش ما را تو دست گیر و حوالت مکن به کس^۳ ما بندگان حاجتمندیم و^۴ تو کریم کردی تو آنچه شرط خداوندی تو بود سهل است اگر به چشم عنایت نظر کنی اولی‌تر آن که هم تو بگیری به لطف خویش کاری به منتها نرسانیده در طلب فی‌الجمله دست‌های تهی بر تو داشتیم یا دولتا اگر به عنایت کنی نظر ای یار جهد کن که چو مردان قدم زنی پیدا بود که بنده به کوشش کجا رسد کس را به خیر و طاعت خویش اعتماد نیست تا روز اولت چه نبشته‌ست بر جبین گر بر وجود عاشق صادق نهند تیغ

ماییم و دست و دامن معصوم مرتضی وینان ستارگان بزرگند و مقتدا یارب به خون پاک شهیدان کربلا یارب به آب دیده مردان آشنا ای نام اعظمت در گنجینه شفا ما را بس است رحمت و فضل تو متکا و امید بسته از کرمات عفو ماضی ما را ز غایت کرمات چشم در عطا روزی که رازها فتد از پرده برملا وز ما چنان که در خور ما فعل ناسزا لطف است اگر کشی قلم عفو بر^۱ خطا ور تربیت کنی به ثریا رسد ثری باز از کمال لطف تو دل می‌دهد رجا کآن را که رد کنی نبود هیچ ملتجا الالیک حاجت درماندگان فلا حاجت همیشه پیش کریمان بود روا ما درخور تو هیچ نکردیم رُنا اصلاح قلب را چه محل پیش کیمیا؟ دستی و گرنه هیچ نیاید ز دست ما بردیم روزگار گرامی به منتها خود دست جز تهی نتوان داشت بر خدا واخجلتا اگر به عقوبت دهد جزا ور پای بسته‌ای به دعا دست برگشا بالای هر سری قلمی رفته از قضا آن بی‌بصر بود که کند تکیه بر عصا زیرا که در ازل سعیدایند و اشقیا گوید بکش که مال سیبل است و جان فدا

۱. اکثر نسخه‌ها: زدند.

۲. کجا.

۳. بعد از آن. ۴. این.

۵. گفت.

۱. در.

۲. شوق، حیف.

۳. به خلق.

۴. در نسخه‌های جدید: ماییم بندگان گناه کار و.

